

# جنبش بابك خرم دين

مهرداد نوری مجیری

مقدمه

ورود اسلام به ایران نظام طبقاتی ساسانی را از هم پاشید. دلایل تاریخی گواه این واقعیت است که مردم در برابر این موج چندان مخالفت نکردند و اسلام به زور شمشیر و جبر در بین عموم مردم منتشر نشد. به عبارت دیگر، ایران طی جنگ‌های عهد سه خلیفه‌ی اول، تا سال ۳۰هـ / ۶۵۱م، به دست مسلمین فتح نشد، بلکه زمینه‌ی اسلامی شدن با کمک مردم داخل ایران صورت گرفته است [حصوری، ص ۱۵۱]. به هر حال طبقات کارگران و پیشه‌وران در این راستا خیلی زودتر پذیرای اسلام شدند، هم‌چنین بسیاری از بزرگان رده بالای ساسانی نیز که به دهقان مشهور شدند از این طریق، منافع اقتصادی و اجتماعی خود را حفظ

کرده و آن را مطابق ذوق خویش یافتند [زرین‌کوب، ص ۱۷۱].

در این نوشته به یکی از قیام‌های سیاسی و مذهبی خود در برابر سلطه‌ی عرب می‌پردازیم. یعنی قیام بابک خرم‌دین که هدف آن تجدید عظمت و استقلال ملی ایران و برانداختن حکومت عرب بود.

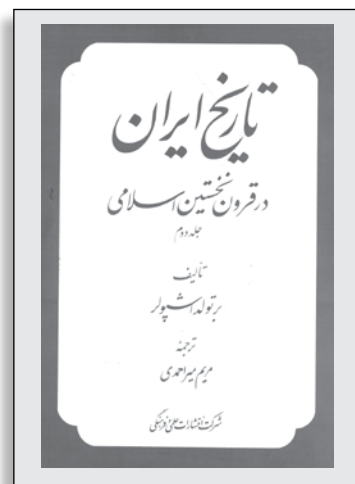
کلیدواژه‌ها: بابک خرم‌دین، قیام.

خرم‌دینان

درباره‌ی خرم‌دینان بیشتر مورخان و مؤلفان اسلامی دچار اشتباه شده‌اند و ایشان را فرقه‌ای از مزداییان و گاه رافضی قلمداد نموده‌اند. برخی نیز آن‌ها را پیرو آیین مزدکی دانسته‌اند که بنا به مقتضیات زمانی و مکانی، دچار تطوراتی در این زمینه گردیده‌اند. گفته‌ی «ابن‌ندیم»

در کتاب «الفهرست» عقیده‌ی مزبور را تقویت می‌کند: «خرمیه دو صنف‌اند: خرمیان پیشین و خرمیان محمّره؛ و در نواحی جبال، میان آذربایجان و دیلم و همدان منتشرند. و اینان اصلاً مجوس بوده و رئیس آن‌ها مزدک قدیم است. اما خرمیان بابکی، رئیس ایشان بابک خرمی است که [می‌خواست] پادشاه روی زمین شود و دین مزدک را بازگرداند. [ابن‌الندیم، ص ۲۴۰]. شهرستانی نیز در «الملل و النحل» خرمیه را صریحاً جزو فرق ایرانی نام می‌برد [شهرستانی، ص ۳۲۴] خواجه نظام‌الملک در «سیاست‌نامه» پس از ذکر مقامات خرمیه گوید: «این‌جا معلوم گشت که اصل مذهب مزدک چگونه است. [نظام‌الملک طوسی، ص ۱۸۵].

حمداله مستوفی نیز در «تاریخ گزیده» می‌گوید: «و در آذربایجان بابک دشمن دین، لعنه‌الله، دعوی دین مزدکی آشکار کرده» [مستوفی قزوین، ۲۰۴] در رابطه با وجه تسمیه‌ی خرم‌دین نیز یاقوت حموی در «معجم‌البلدان» می‌گوید: «خرم روستایی است در اردبیل و معنی آن به فارسی سُرور است و به قولی خرمیه کلمه‌ای است فارسی و معنی آن کسانی می‌باشد که از شهوات پیروی کنند و آنان



را مباح شمرند [یا قوت حموی، ص ۳۱۶] عوفی در این باره در «جوامع الحکایات» می‌گوید: «از اتباع مزدکی جماعتی باقی ماندند که ایشان را مزدکیان نامند؛ و آن مزدک را زنی بود به نام خرمک و برخی بقایای آن را خرم‌دین گویند به نسبت زن او.» [عوفی، ص ۲۵۱]

به هر حال همگان جز حدس و گمان درباره‌ی این واژه نتوانسته‌اند نظر قاطعی را ابراز کنند. لیکن از قرائن چنین استنباط می‌شود که «خرم‌دین» اسم عامی است برای پیروان مذهب جدیدی که در قرن دوم هجری در ایران ظاهر شده است.

خرمیان به دو طایفه تقسیم می‌شدند؛ گروهی که از جاویدان پسر شهرک (سهل) پیروی می‌کردند که به «جاودانیه» شهرت یافتند و گروهی دیگر که پیرو بابک بودند و به بابکیه معروف شدند. [بیات، ص ۲۳۳]. اصول عقایدی که به ایشان شهرت یافته بسیار مبهم است. فرقه‌هایی که به خرم‌دین شهرت یافته‌اند بدین قرارند:

فاطمیه (معتقدان به امامت فاطمه دختر ابومسلم) [مسعودی، مروج الذهب: ۲۹۷]؛ مسلمیه (معتقد به ظهور ابومسلم)؛ کردکیه؛ لودشاهییه؛ مُحَمَّرَه (سرخ‌پرچمان) که خود شامل دو دسته، بابکیه و مازیاریه‌اند؛ مَبِیْضَه (سپیدجامگان) که طرفدار مَقْتَع‌اند؛ مزدکیه؛ ماهانیه؛ راوندیه؛ هریریه؛ رزامیه؛ باطنیه؛ قرمطیه؛ سبعیه [مسعودی، تنبیه‌الاشراف: ۳۳۸-۳۳۶].

نویسندگان اسلامی اصول عقاید آن‌ها را اصل تناسخ گویند. برخی از آنان معتقدند که روح جاویدان در بابک، طبق ادعای خود وی، در او حلول کرده است. [طبری ص ۵۶۶۱]. ابن‌الدیم حتی ادعا کرده است که بابک خود را خدا می‌دانسته است. [ابن‌الدیم ص ۶۱۱]. زرین‌کوب در «دو قرن سکوت» می‌نویسد که بیشتر فرقه‌های شورشی به تناسخ معتقدند چون رهبران‌شان می‌خواستند خود را جانشین قهرمانان گذشته معرفی کنند و یادگار آن‌ها را زنده بدارند. [زرین‌کوب، دو قرن سکوت: ۲۳۵]

به سبب اختلاف در روایات مربوط به اصول خرم‌دینی، بسیاری از محققان، مذهب خرمی را التقاطی از ادیان و مذاهب اسلامی، زردشتی، مسیحیت و بودایی دانسته‌اند [تقوی ص ۱۲۶-۱۲۷] و یکی از اعتقاداتی که قویاً به آن نسبت می‌دهند، اباحه و ترک واجبات و حلال کردن حرام‌هاست [نظام‌الملک طوسی، ص ۱۸۵] و در تأثیر آن روایتی نیز این‌گونه آورده‌اند:

«بابکیه را در کوهستان جشنی است که در آن، شب مردان و زنان‌شان...» [ابن جوزی ص ۸۲-۸۴].

مورخان مسلمان پراکندگی جغرافیایی خرم‌دینان را متنوع گزارش کرده‌اند. براساس نوشته‌های آن‌ها، خرمیان در هر ناحیه با نامی خاص نامیده می‌شوند. مسلمیه، در دهکده‌ی خرم‌آباد بلخ [ابن‌الدیم، ص ۶۱۶]؛ مُحَمَّرَه در استان‌های دیلم، ارمستان، همدان، دینور، نهاوند و اهواز؛ مازیاریه در گرگان؛ سنبادیه در قزوین و ری؛ خرمی در اصفهان؛ باطنیه و بابکیه در آذربایجان؛ مَبِیْضَه در ماوراءالنهر. سایر خرمیان نیز در نواحی قم و سیروان، کرج، کوه‌دشت و نواحی خراسان ساکن بودند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که بیشتر این نقاط در نواحی آذربایجان و بخشی از ماوراءالنهر بوده است؛ پس در قسمت شرقی سرزمین اسلامی، یعنی سیستان، از این پیروان اثری دیده نمی‌شود.

### بابک خرم‌دین

نام بابک به قول مسعودی حسن بوده است. [مسعودی، مروج‌الذهب: ص ۱۳۰]. ابوحنیفه‌ی دینوری، در کتاب «اخبارالطوال» بابک را یکی از فرزندان «مطهر بن فاطمه» دختر ابومسلم خراسانی دانسته است. سَمْعانی در کتاب «الانساب» نام پدرش را «مُرداس» ذکر کرده است. ابن‌الدیم در «الفهرست» می‌گوید: «پدر بابک روغن‌فروش بوده که با زنی (مادر بابک) که یک چشم بود رابطه نامشروع پیدا کرد و در نتیجه بابک به دنیا آمد. [ابن‌الدیم، ص ۳۴۳]. جنبش بابک در سال ۲۰۱ هجری، مصادف با اوج فتنه در بغداد و عراق به علت مرگ هارون‌الرشید و اختلاف بر سر جانشینی امین و مأمون آغاز شد. این حوادث که منجر به ضعف خلافت برای حدود یک دهه شده بود فرصتی مناسب را به بابک داد تا قسمت‌های مهمی از شمال شرقی آذربایجان را تصرف کند؛ زیرا مهاجرت‌های اعراب و سکونت آن‌ها در این نواحی از عوامل مهم مخالفت مردم با خلافت را در آن‌جا فراهم نموده بود.

بلاذری می‌گوید: «چون تازیان در آذربایجان فرود آمدند عشیره‌های عرب از کوفه و بصره و شام به آن‌جا آمدند. هر قوم هرچه‌قدر توانست مسلط شد و گروهی نیز زمین پاریسیان را خریدند.» [بلاذری ص ۱۶۷-۱۶۸]

با این زمینه‌ها قیام بابک گسترده شد،



به نحوی که مهم‌ترین نهضت ایرانی سده‌ی سوم به‌شمار آمد. خصوصاً که، تا حدودی به شمال‌شرقی بین‌النهرین نزدیک بود و از جانب قفقاز که نظارت چندانی بر آن مهم نبود به انواع گونه‌گون حمایت می‌شد. [اشپولر ص ۱۰۳] در این زمان رئیس خرم‌دینان آذربایجان «جاویدان بن سهل» بود که بابک به او پیوست و بعد از درگذشت وی بابک زوجه‌اش را به عقد خود درآورد و ریاست خرم‌دینان را یافت و بر نواحی اردبیل، مغان، ارس، اردوباد، مرند، جلفا و نخجوان تسلط یافت. از این زمان بود که سلسله نبردهای او با خلیفه‌ی عباسی آغاز گردید.

بسیاری از محققان اهداف بابک را ضداسلامی و نابودی خلافت و برقراری آیین خرم‌دینی و تجدید قدرت گذشته‌ی ایران دانسته‌اند؛ یعنی به‌طور کلی ماهیت آن را دینی و سیاسی یا سیاسی اجتماعی یا دینی انگاشته‌اند. [فرای، ص ۱۴۶].

پس از آن‌که دستگاه خلافت عباسی سال ۲۰۴ هـ. ق. قدرت خود را مستحکم کرد به سرکوبی نهضت بابک توجه خاص نمود. بنابراین در همان سال اولین سپاهیان را برای دفع او به آذربایجان فرستاد. در این منطقه به علت موقعیت مناسب جغرافیایی، بابک قریب به بیست سال در مقابل سپاهیان خلفا پایداری کرد.

سرانجام معتصم خلیفه‌ی عباسی افشین را مأمور سرکوبی وی کرد. افشین در دیه «برزند» [ابن‌خردادبه ص ۱۲۱]

فرود آمد و آن را لشکرگاه کرد و محکم نمود. [بلاذری ص ۳۲۹]. بابک برای دفع سپاهیان خلیفه از «توفیل بن مکائیل» امپراتور بیزانس کمک خواست، لیکن قبل از رسیدن کمک از طرف وی، بابک از افشین شکست خورد و به ارمنستان گریخت و در آن‌جا به یک شاهزاده‌ی مسیحی **آلبانی** پناهنده شد. اما شاهزاده‌ی فوق بابک را با دریافت پاداشی از افشین تسلیم وی نمود. افشین در شب پنجشنبه سوم صفر ۲۲۳ هـ، با بابک و برادرش عبدالله وارد سامرا شد. «روز دوشنبه‌ی دیگر بابک را جامه‌ی فاخر پوشاندند و سوار فیل کردند و از خانه‌ی افشین به سرای خلیفه آوردند. در گذرگاه وی، جمعی انبوه صف بسته بودند» [صدیقی ص ۳۱۱].

روایت شکنجه‌ی بابک و برادرش به یکسان در بسیاری منابع آمده است. در تمام آن‌ها پایداری فوق‌العاده‌ی آن دو برادر در برابر شکنجه‌ها ذکر شده است. در مسلخ بابک، عده‌ای از شاعران دربار به مدح معتصم پرداختند. «ابن‌زیات» وزیر معتصم، درباره‌ی این مراسم دو بیتی معروفی را سوده است که مضمون آن این‌گونه است: «فیل را مطابق رسم آن رنگ کردند و آن شیطان خراسان را حمل می‌کند، اعضای فیل را رنگ نمی‌زنند مگر آن‌که کاری بزرگ در پیش باشد.» [طبری، ص ۲۳۳].

از سرنوشت خانواده‌ی بابک اطلاعی در دست نیست ولی ظاهراً عده‌ای از خرم‌دینان که در قسطنطنیه به سر می‌بردند نه تنها تسلیم نشدند بلکه به دسیسه بر ضد خلفا مشغول شدند. خلافت را به خطر انداختند، به‌طوری که در نهایت عباسیان را مجبور ساختند برای حفظ قدرت خویش و مقابله با یکه‌تازی ایرانیان ترکان را تدریجاً وارد صحنه‌ی قدرت نمایند. اما پس از مدتی، همین ترکان اسباب تضعیف خلافت شدند.

### منابع

۱. حضور، علی. آخرین شاه. تهران، ۱۳۷۱
۱. ابن‌الندیم، ابوالفرج محمد بن السحاق ابی یعقوب،

۱. **الفهرست**، ترجمه و تصحیح م. رضا تجدد. چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۶، ص ۲۴۰.
۲. شهرستانی، ابوالفتح، **الملل و النحل**، ترجمه افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی، چاپ دوم، تهران، اقبال، ۱۳۵۰، ص ۴۲
۳. **نظام‌الملک طوسی**، ابوعلی حسین بن علی، **سیاست‌نامه**، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، چاپ سوم، تهران، زوار، ۱۳۵۷، ص ۸۵
۴. مستوفی قزوینی، حمداله بن ابی‌بکر، **تاریخ گزیده**، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران ذبیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۲۰۴
۵. یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابوعبداله، **معجم‌البلدان**، تصحیح فریدناندو وستنفلد، لایپزیک آلمان، بی‌تا، ۱۸۶۶، ج ۱، ص ۶
۶. عوفی، سریرالدین محمد، **جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات**، باب پنجم از قسم اول در ذکر تاریخ خلفا، ترجمه جعفر شعار، تهران، نشر دانشگاهی، ۶۶، ص ۲۵۱
۷. بیات، عزیزاله، **تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه**، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۰، ص ۲۳۳
۸. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، **مروج‌الذهب**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۲۹۷
۹. \_\_\_\_\_، **التنبیه و الاشراف**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، صص ۳۳۶-۳۳۸
۱۰. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، **تاریخ طبری**، طبعه‌الثالثه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۱/۱۴۱۱، [ج، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، ۱۳۵۴، ص ۵۶۶]
۱۱. زرین‌کوب، عبدالحسین، **دو قرن سکوت**، تهران، سخن، ۱۳۸۰، ص ۲۳۵
۱۲. تقوی، سیدعلی مهدی، **بررسی تاریخ و مادی در عقاید مزدک**، تهران، عطائی، ۱۳۵۲، صص ۱۲۶-۱۲۷
۱۳. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، **تلبیس ابلیس**، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸، ص ۸۲-۸۴
۱۴. ابن حوقل بغدادی، ابوالقاسم محمد، **صوره‌الارض**، ترجمه جعفر شعار، چاپ ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۴۳۶
۱۵. اشپولر، برتولر، **جهان اسلام**، ترجمه قمر آریان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۹۴
۱۶. \_\_\_\_\_، **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**، ج ۱، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، ۱۳۶۴، صص ۱۰۳-۱۰۴
۱۷. بلاذری، **فتوح‌البلدان**، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، سروش، چاپ دوم، ۱۳۴۶، صص ۱۶۷-۱۶۸
۱۸. یعقوبی، ابن‌واضح، **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمدابراهیم آیتی، چاپ ۴، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۱، ج ۲، صص ۴۸۲-۴۸۳
۱۹. فرای، ریچارد، **عصر زرین فرهنگ ایران**، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، سروش، ۱۳۵۸، ص ۱۴۶
۲۰. ابن‌خردادبه، ابوالقاسم عبیداله، **المسالک و الممالک**، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران، نشر نو، ۱۳۷۰، ص ۱۲۱
۲۱. صدیقی، غلامحسین، **جنبش‌های دینی ایران در قرون ۲ و ۳**، تهران، طهوری، ۱۳۶۸، ص ۳۱۱

# نقش اداری و حکومتی خاتون های مغول

احمد فروغ بخش

مدرس مرکز تربیت معلم شهید رجایی شیراز

زیادی بودند. جویی درباره‌ی این اعتبار می‌نویسد: «چنگیز خان را از خاتون‌ها و سراری، فرزندان ذکورا و اناثا بسیار بودند و خاتون بزرگ‌تر سیونجین‌بیگی بود، و در رسم مغول اعتبار فرزندان یک‌پدیری به نسبت مادران باشد. مادر هر کدام بزرگ‌تر، به نسبت آن فرزند را مزیت و رجحان باشد. (جویی، ۲۹) واژه‌ای که مؤلف مجمع‌الانساب برای خاتون برتر به کار می‌برد «استخوان بزرگ‌تر» (شبانکاره‌ای، ص ۲۶۴) است که بیانگر موقعیت خاتون بزرگ‌تر در میان همسران خان می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: مغولان، ایلخانان، خاتون.

## اداره‌ی حکومت

پس از تشکیل حکومت به وسیله‌ی چنگیز خان و گسترش آن به سرزمین‌های دیگر، محدوددهی وظایف همسران با خوانین نیز از محدوددهی ایل فراتر رفت و هرچه قلمرو مغولان بیشتر می‌شد به همراه آن نقش سیاسی و اداری خاتون‌ها نیز گسترش می‌یافت. پس از تشکیل امپراتوری مغول، نخستین خاتونی که نقش حکومتی گسترده‌ای را به عهده گرفت، **توراکینا خاتون**، همسر اوگتای قاآن و مادر گیوک، بود. توراکینا موظف بود «تا به وقت آن که قوریلتای شود، کار ملک را مرتب می‌دارد و کفاه برقرار در خدمت باشند، چنانکه یاسای قدیم و حدیث از آنچه قانون آن است منحرف نشود؛

## مقدمه

مغول‌ها و سپس ایلخانان، با توجه به روابط خانوادگی و نقش کارساز و فعالی که عنصر زن در جامعه‌ی ایلی دارد، توانستند در تاریخ سیاسی ایران تحولی ایجاد کنند و این یک استثنا محسوب می‌شود. چنان‌که ولادیمیر تسف در کتاب خود به آن اشاره دارد. روابط جامعه‌ی قبیله‌ای مغول دارای خصوصیتی بود که آن را از سایر ملل جهان متمایز می‌کرد به شکلی که این خصوصیات نزد هیچ‌یک از ملل دیگر دیده نشده است. زنان مغول، گذشته از آن‌که در اقتصاد خانواده و ایل دارای نقش مهمی بودند در زندگی اجتماعی نیز ایفای نقش می‌کردند. خاتون‌ها یا همسران رؤسای ایل همواره در لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها مورد مشورت قرار می‌گرفتند. در یاسای چنگیزی تأکید شده بود هنگامی که مردان مغول به جنگ می‌روند زنانی که در اردو می‌مانند باید کارهای ایشان را برعهده بگیرند. (تسف یا کولوچ، ۱۰۰-۹۴)

هنگامی که مغولان موفق به تشکیل یک امپراتوری عظیم شدند زنان نیز، به همان میزان که در قبیله جایگاه مهمی داشتند در اداره‌ی حکومت نقش ایفا کردند. از اشاره‌ای که مؤلف «تاریخ سزی مغول» به زنان اشراف مغول دارد می‌توان به جایگاه واقعی آنان پی برد. مؤلف، این طبقه از زنان را همسان حاکمان می‌داند که «بر تختی بلند در کنار سلطان» (ناشناخته، ۱۸) می‌نشینند؛ و این نشان از آن دارد که زنان می‌توانند مانند مردان ایل را اداره کنند و بعدها با تبدیل حکومت به امپراتوری به سان مردان در اداره قلمرو نقش داشته باشند.

موقعیت خاتون‌ها یا همسران خوانین تا بدان حد بود که یکی از ملاک‌های انتخاب خان جدید «اعتبار» مادرش بود. می‌دانیم که معمولاً خوانین مغول به علت تعدد زوجات دارای فرزندان